

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش (حافظ)
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی (حافظ)
تا خرابت نکند صحبت بد نامی چند (حافظ)
که دوست خود روش بنده پروری داند (حافظ)
کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم (حافظ)
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند (حافظ)
هر گیاهی که به نوروز نجبند حطب است (سعدی)
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا (حافظ)
خوبان فراوان دیده ام. اما تو چیز دیگری (امیر خسرو دهلوی)
عمر عزیز است غنیمت شمار (شیخ بهایی)
نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست (حافظ)
مشنو ای خواجه که تا در نگری بر باد است (خواجو)
قوت جان حافظش در خنده‌ی زیر لب است (حافظ)
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد (حافظ)
صبر و آرام تواند به من مسکین داد (حافظ)
آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد (حافظ)
مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم (حافظ)
نبض موجم در تپیدن بی‌قرار افتاده ام (صائب)
رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست (حافظ)
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر (حافظ)
مقصود تویی و مدعا هم (حافظ)
مگاره می‌نشیند و محتاله می‌رود (حافظ)
یادگاری که در این گنبد دوّار بماند (حافظ)
شیر حق را دان منزه از دغل (مولوی)
این شکر گرد نمکدان تو بی چیزی نیست (حافظ)
طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد (حافظ)
گر چه از خون دل ریش دمی طاهر نیست (حافظ)
خارم ولی به سایه‌ی گل آرمیده‌ام (رهی)
صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح (حافظ)
جواب تلخ می‌زبید لب لعل شکرخا را (حافظ)
بر آورند غلامان او درخت از بیخ (سعدی)
باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر (حافظ)
طبل قیامت زدند خیز که شد قافله (سنایی)
و ای مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت (حافظ)
روزی تفقدی کن درویش بی نوا را (حافظ)
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس (حافظ)

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش
در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
زاهد از کوچه‌ی رندان به سلامت بگذر
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
آب و هوای فارس عجب سفله پرور است
آتش آن نیست که از شعله‌ی او خندد شمع
آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
آفاق را گردیده ام. مهر بتان ورزیده ام
آن چه ندارد عوض ای هوش‌یار
آن کس است اهل بشارت که اشارت داند
آن که گویند که بر آب نهاده است جهان
آن که ناوک بر دل من زیرچشمی می‌زند
آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود
آن که رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت
الا ای هم‌نشین دل که یارانت برفت از یاد
اختیارم نیست چون گرداب در سرگشتگی
از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل
از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست
از دیر و حرم مسافران را
از ره مرو به عشوه‌ی دنیا که این عجز
از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر
از علی آموز اخلاص عمل
از لبت شیر روان بود که من می‌گفتم
اشک من رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار
اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
اشکم ولی به پای عزیزان چکیده‌ام
اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح
اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم
اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی
ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر
ای دل غافل مباش ، خفته در این مرحله
ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت
ای صاحب کرامت شکرانه‌ی سلامت
ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را (حافظ)
و ای دولت تو ایمن از وصمت تباهی (حافظ)
مضطرب حال مگردان من سرگردان را (حافظ)
چشم انعام مدارید ز انعامی چند (حافظ)
کز سر صدق می کند شب همه شب دعای تو (حافظ)
چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن (حافظ)
خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت (حافظ)
تا سراپرده ی گل نعره زنان خواهد شد (حافظ)
اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند (حافظ)
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس (سعدی)
شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است؟ (حافظ)
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی (حافظ)
کوتاه کرد قصه ی زهد دراز من (حافظ)
بت سنگین دل سیمین بناگوش (حافظ)
بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد (حافظ)
چند نشینی که خواجه کی به در آید (حافظ)
همچو حافظ بنوش باده ی ناب (حافظ)
نیش مگو دشنه ی زهراب دار (وحشی بافقی)
راز این پرده نهران است و نهران خواهد بود (حافظ)
کارفرمای قدر می کند این من چه کنم؟ (حافظ)
مرا فتاد دل از ره تو را چه افتاده است؟ (حافظ)
فقیر او شو جانا غنا چه سود کند (مولوی)
کی نهران ماند چو شه آمین کند (حافظ)
که سهل باشد اگر یار مهربان داری (حافظ)
که چنان کشنده ای را نکند کس انتفامی (حافظ)
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش (حافظ)
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش (حافظ)
باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد (حافظ)
عذر به درگاه خدای آورد
کس نتواند که به جای آورد (سعدی)
زیر این طارم فیروزه بسی خوش نشست (حافظ)
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست (حافظ)
به بند و دام نگیرند مرغ دانا را (حافظ)
به جان او که از ملک جهان به (حافظ)
بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند (حافظ)
ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه (حافظ)
بیا کز چشم بیمار هزاران درد برچینم (حافظ)

ای صبا گر به جوانان چمن باز رسی
ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت
ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان
ای گدایان خرابات خدا یار شماست
ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
این آتش نهفته که در سینه ی من است
این تطاول که کشید از غم هجران بلبل
این همه شاهد و شکر کز سخنم می ریزد
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است؟
بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن
بالبلند عشوه گر نقش باز من
ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بتی دارم که گرد گل زسنبل سایه بان دارد
بر در ارباب بی مروت دنیا
بر رخ ساقی پری پیکر
بر کف او نیش فرو برد مار
برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو
برو ای ناصح و بر درد کشان خرده مگیر
برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است؟
برو به نزد خداوند شمس تبریزی
بس کنم ز این پس نهران گویم دعا
بکش جفای رقیبان مدام و جور حسود
بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ
بلبل از فیض گل آموخت سخن و نه نبود
بلبل از فیض گل آموخت سخن و نه نبود
بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
بنده همان به که ز تقصیر خویش
و نه سزاوار خداوندی اش
به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرسد
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
به داغ بندگی مردن بر این در
به صفای دل رندان صبحی زدگان
به عشق روی تو روزی که از جهان بروم
به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

گوی بود مانند اسفندیار (فردوسی)
موافق گرد با ابر بهاران (حافظ)
همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم (فریدون مشیری)
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع (حافظ)
روز فراق را که نه در شمار عمر (حافظ)
وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است (حافظ)
شرابی خور که در کوثر نباشد (حافظ)
نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید (حافظ)
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است (حافظ)
ز هم صحبت بد جدایی جدایی (حافظ)
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است (خیام)
شیوه ای می کند آن نرگس فتان که می پرس (حافظ)
سنگ به یک نوع نیست تا همه گوهر شود (سعدی)
جلوت اول به سخن ساختند (نظامی)
برون اند ز این جرگه هشیارها (علما طباطبایی)
از مستی اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند (حافظ)
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (حافظ)
مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود (حافظ)
غم خوار خویش باش غم روزگار چیست (حافظ)
باور مکن که دست ز دامن بدارمت (حافظ)
دل سودازده از غصه دو نیم افتاده است (حافظ)
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر (حافظ)
جان عزیز خود به نوا می فرستمت (حافظ)
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (حافظ)
پرده غنچه می درد خنده ای دل گشای تو (حافظ)
و این راز سربه مهر به عالم سمر شود (حافظ)
تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (حافظ)
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است (حافظ)
توسن عمر تو در تاختن است (پروین)
نشاید که نامت نهند آدمی (سعدی)
کز کشیدن تنگ تر گردد کمند (رابعه بنت کعب بلخی)
چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست (حافظ)
چشمی و صد نم جانی و صد آه (حافظ)
ز این تغابن که خزف می شکند بازارش (حافظ)
حرف نخستین ز سخن در گرفت (نظامی)
هر که بر پای هوس تیشه زند کوه کن است (صائب)
ز مهر او چه می پرسی در او همت چه می بندی (حافظ)

به میدان چوگان و بزم و شکار
به یاد رفتگان و دوست داران
بی تو مهتاب شبی باز آن کوچه گذشتم
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار
بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است
بیا ای شیخ و از خمخانه می ما
بیا که رایت منصور پادشاه رسید
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیاموزمت کیمیای سعادت
پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی
پارسایی و سلامت هوسم بود ولی
پرتو خورشید عشق بر همه افتد ولی
پرده خلوت چو برانداختند
پرستش به مستی است در کیش مهر
پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیده است بو
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
پیش از اینت پیش از این اندیشه ای عشاق بود
پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است
تا کی می صبح و شکرخواب بامداد
تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب
تا نگردی آشنا ز این پرده رمزی نشنوی
تاب بنفشه می دهد طره ای مشکسای تو
ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
تکیه بر اختر شبگرد دزد مکن کاین عیار
تو را ز کنگره ای عرش می زنند صغیر
تو زبون تن خاکی و چو باد
تو کز محنت دیگران بی غمی
توسنی کردم ندانستم همی
جان فدای دهندش باد که در باغ نظر
جانا چه گویم شرح فراقت
جای آن است که خون موج زند در دل لعل
جنبش اول که قلم برگرفت
جوی شیر از جگل سنگ بریدن سهل است
جهان پیر رعنا را ترخم در جبلت نیست

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی (حافظ)
بیمار که دیده است بدین سخت کمانی (حافظ)
کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما (حافظ)
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم (حافظ)
که برگشت گشواد با فرهی
سراینده را جامه‌ی خویش داد (فردوسی)
سخن شناس نه‌ای جان من خطا این جا ست (حافظ)
که دل به دست کمان‌برویی است کافرکیش (حافظ)
نقش قرآن تو را کند در بند (سنایی)
اگر چه مدعی بیند حقییرم (حافظ)
قیاس کن که به فرهاد کوه‌کن چه رسد (سعدی)
به جز کشته‌ی خویشتن ندروی (سعدی)
ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد (حافظ)
تو هم چو باد بهاری گره‌گشا می‌باش (حافظ)
کنم چاک از گریبان تا به دامن (حافظ)
آن به که کار خود به عنایت رها کنند (حافظ)
که کس مرغان وحشی را از این خوشتر نمی‌گیرد (حافظ)
دریغ گنج بقا گر نبودی این مارش (سعدی)
حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرم (حافظ)
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست (حافظ)
شادی جان کسی کاو ز جهان آزاد است (خواجو)
فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست؟ (حافظ)
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر (حافظ)
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی (حافظ)
احرام طوف کعبه‌ی دل بی‌وضو بیست (حافظ)
بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم (حافظ)
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را (حافظ)
بیان دوست به گفتار در نمی‌گنجد (سعدی)
آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت (حافظ)
وان یکاد بخوانید و در فراز کنید (حافظ)
درخت برومند را کی زنند (سعدی)
شکنج طره‌ی لیلی مقام مجنون است (حافظ)
سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی (حافظ)
ساحت کون و مکان عرصه‌ی میدان تو باد (حافظ)
چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است؟ (حافظ)
ز کارستان او یک شمه این است (حافظ)
ساقی بده بشارت رندان پارسا را (حافظ)

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو؟
چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی است
چو آمد به دستان سام آگهی
یکی گنج ویژه به درویش داد
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا ست
چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
چو تو در مصحف هوا نگری
چو حافظ گنج او در سینه دارم
چو خسرو از لب شیرین نمی‌برد مقصود
چو دشنام گویی دعا نشنوی
چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
چو غنچه گر چه فروبستگی است کار جهان
چو گل هر دم به بوی جامه در تن
چون حسن عاقبت نه به زندی و زاهدی است
چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مستت را
چه سودکاسه‌ی زرین و شربت مسموم
چه لطف بود که ناگاه رشحه‌ی قلمت
حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
حاصلی نیست به جز غم ز جهان خواجو را
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
حافظ سخن بگوی که بر صفحه‌ی جهان
حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست
حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی
حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو
حدیث عشق به طومار در نمی‌گنجد
حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت
حضور خلوت انس است و دوستان جمع اند
حطب را اگر تیشه بر پی زنند
حکایت لب شیرین کلام فرهاد است
خار ار چه جان بکاهد گل عذر آن بخواد
خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد
خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است؟
خم زلف تو دام کفر و دین است
خوبان پارسی گو بخشنندگان عمرند

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

گر برگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن (حافظ)
نداری غیر از این عیبی که می‌دانی که زیبایی (رهی)
باد خنک از جانب خوارزم وزان است (منوچهری دامغانی)
پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند (حافظ)
مجال طعنه‌ی بد بین و بد پسند مباد (حافظ)
خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی (حافظ)
سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور (حافظ)
این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم (حافظ)
بنیاد از این شیوه‌ی رندانه نهادیم (حافظ)
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد (حافظ)
چون آب در آبگینه پیدا ست (سعدی)
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت (حافظ)
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست (حافظ)
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را (حافظ)
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد (حافظ)
ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم (حافظ)
بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی (حافظ)
کز عشق یاوه کردم من ملکت و شهامت (مولوی)
جان به هوای کوی او خدمت تن نمی‌کند (حافظ)
که خنجر غمت از این خراب‌تر نمی‌زند (هوشنگ ابشهاج)
کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است (خواجوی کرمانی)
دیده آییندار طلعت اوست (حافظ)
ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست (حافظ)
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (حافظ)
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد (حافظ)
سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است (حافظ)
ز هر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد (حافظ)
ندانم قرص خورشید است یا رو (سعدی)
از در عیش در آ و به ره عیب میوی (حافظ)
گوهری دارم و صاحب‌نظری می‌جویم (حافظ)
گل آدم بسرشتند و به پیمان زدند (حافظ)
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست (مولوی)
از طراوت سر به سر بوم دلش اخضر شود (فیض کاشانی)
نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم (حافظ)
هم‌چنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع (حافظ)
شادی شیخی که خانقاه ندارد (حافظ)
کرم نما و فرود آ که خانه‌ی توست (حافظ)

خورشید می‌ز مشرق ساغر طلوع کرد
خیال انگیز و جان‌پرور چو بوی گل سراپایی
خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند
در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد
در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
در خرقة از این بیش منافق نتوان بود
در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج
در روی تو سر صنع بی چون
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کان جا
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست
در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند
در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
دعوی عشق کردم سوگندها بخوردم
دل به امید روی او همدم جان نمی‌شود
دل خراب من دگر خراب‌تر نمی‌شود
دل در این پیرزن عشوه گر دهر مبند
دل سراپرده‌ی محبت اوست
دل صنوبری ام هم‌چو بید لرزان است
دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
دلم بجو که قدت هم‌چو سرو دل جوی است
دل جز مهر مه‌رویان طریقی بر نمی‌گیرد
دو چشمم خیره ماند از روشنایی
دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
دوستان عیب من بی‌دل حیران مکنید
دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
دیده‌ی دل هر که را افتد به خط سبز تو
دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم
رشته‌ی صبرم به مقراض غمت ببریده شد
رطل گرانم ده ای مرید خرابات
رواق منظر چشم من آشیانه‌ی توست

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک (حافظ)
یاد باد آن روزگاران یاد باد (حافظ)
غم این کار نشاط دل غمگین من است (حافظ)
در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست (حافظ)
وز دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدم (حافظ)
خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت (حافظ)
کنم از بهر تیر عشق آماج (عطار)
لطایف حکمی با کتاب قرآنی (حافظ)
نشاید خوردن آلا رزق مقسوم (سعدی)
چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد (حافظ)
مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را (حافظ)
که بوی باده مدامم دماغ تر سازد (حافظ)
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را (حافظ)
زید شاد در سایه‌ی شاه عصر (فردوسی)
هر آن که خدمت جام جهان‌نما بکند (حافظ)
هر آن که سیب زنخدان شاهدهی نگزید (حافظ)
همیشه چو سیمرغ گسترده پر (فردوسی)
گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت (حافظ)
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد (حافظ)
از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد (حافظ)
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست (حافظ)
وگر نه شرح دهم با تو داستان فراق (حافظ)
چه جای کلک بریده‌زبان بیهده‌گو است (حافظ)
پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
نیم‌شب دوش به بالین من آمد بنشست
گفت ای عاشق دیرینه‌ی من خوابت هست؟ (حافظ)
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم (حافظ)
چیست؟ طاووس که در باغ نعیم افتاده است (حافظ)
مست و آشفته به خلوتگه راز آمده‌ای (حافظ)
من رام توأم رام توأم رام توأم (مولوی)
کس ندارد ذوق مستی می‌گساران را چه شد؟ (حافظ)
رونق میکده از درس و دعای ما بود (حافظ)
و آن مواعید که کردی مرواد از یادت (حافظ)
هر عمل آخری و هر کرده جزایی دارد (حافظ)
هنر برتر از گوهر آمد پدید (فردوسی)
مستانه اش نقاب ز رخسار بر کشیم (حافظ)

رود به خواب دو چشم از خیال تو هیبهات
روز وصل دوست‌داران یاد باد
روزگاری است که سودای بتان دین من است
روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
ز این آتش نهفته که در سینه‌ی من است
ز جان آسان گذشتم هم‌چو حلّاج
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
ز دنیا بخش ما غم خوردن آمد
ز راه میکده یاران عنان بگردانید
ز رقیب دیوسیرت به خدای خود پناهم
ز زهد خشک ملولم کجاست باده‌ی ناب
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
ز گیتی پرستنده‌ی فرو نصر
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
ز میوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد
ز هر بد تویی پیش ایران سپر
زان یار دل‌نوازم شکری است با شکایت
زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد
زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست
زبان خامه ندارد سر بیان فراق
زبان ناطقه در وصف شوق نالان است
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
نرگش عربده‌جوی و لبش افسوس‌کنان
سر فراگوش من آورد و به آواز حزین
زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
زلف مشکین تو درگلشن فردوس عذار
زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم
زهرابه بیار تا بنوشم چو شکر
زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
سال‌ها دفتر ما در گرو صهبها بود
ساقیا آمدن عید مبارک بادت
ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق
سخن ز این درازی چه باید کشید
سرّ خدا که در تنق غیب منزوی است

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

کی خلاصش بود از محنت سرگردانی؟ (حافظ)
جوان مرد بود و وفادار بود (فردوسی)
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا (حافظ)
همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند (حافظ)
گو همه دشنام گو کز لب شیرین دعا ست (سعدی)
مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر (حافظ)
سگهی احمد نگر تا مستقر (مولوی)
مذاق حرص و آز ای دل بشو از تلخ و از شورش (حافظ)
که آتش هیز می را تر نگیرد (مولوی)
شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی (حافظ)
آزاد به ترک خود نگویی نشود (خیام)
چو آتش بخوشید رخس آن زمان (فردوسی)
مباد از شوق و سودای تو خالی (حافظ)
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟ (حافظ)
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی (حافظ)
بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد (حافظ)
بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید (حافظ)
کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها؟ (حافظ)
سلامّ فیه حتی مطلع الفجر (حافظ)
گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد (حافظ)
ور نه پروانه ندارد به سخن پروایی (حافظ)
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد (حافظ)
بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت (حافظ)
خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو (حافظ)
گل مصحف صدبرگ به سوگند گشوده است (زکریّا اخلاقی)
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم (حافظ)
بد نشد با غزلی صید غزالی کردیم (شهریار)
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را (حافظ)
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن (حافظ)
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند (حافظ)
خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند (حافظ)
عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟ (حافظ)
دولت این ملک سخن راست بس (نظامی)
ور نه اندیشه‌ی این کار فراموشش باد (حافظ)
باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد (حافظ)
بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد (حافظ. صوفی)
صید از پی صیاد دویدن عجب این است (؟)

سر عاشق که نه خاک در معشوق بود
سراسر جهان پیش او خوار بود
سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید نکوست
سعی نابرده در این راه به جایی نرسی
سگهی شاهان همی گردد دگر
سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش
سماع صوفیان می‌درنگید
سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
سودا چه پزی تا که چو دل سوختگان
سوی رخس رخشان برآمد دمان
سویدای دل من تا قیامت
سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست
سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی
شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
شب وصل است و طی شد نامه‌ی هجر
شد رهزن سلامت زلف تو و این عجب نیست
شرح این قصّه مگر شمع برآرد به زبان
شکر ایزد که به اقبال کله‌گوشه‌ی گل
شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت
شمع سحرگهی اگر لاف ز عارض تو زد
شور سحر حشر اگر باورتان نیست
شهره‌ی شهر مشو تا نهم سر دز کوه
شهریار غزلم خوانده غزالی وحشی
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
صبح‌دم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت
صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
صدرنشین تر ز سخن نیست کس
صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد
صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
صیاد پی صید دویدن عجبی نیست

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
طاعت و فرمان حق بر شفقتی بر خلق کن
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق ، لیک
طرب سرای محبت کتون شود معمور
عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
عالم از ناله‌ی عشاق مبادا خالی
عزیز مصر به رغم برادران غیور
عشق و شباب و رندی مجموعه‌ی مراد است
عقل ، حیران شود از خوشه‌ی زرین عنب
علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
عمر گران‌مایه در این صرف شد
عمری است ره‌نوردی و چون کودکان هنوز
عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن
عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست
غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود
غم دنیای دنی چند خوری باده بخور
غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
فقر ظاهر مبین که حافظ را
فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
فیض روح القدس از باز مدد فرماید
قانع به خیالی از تو بودیم چو حافظ
قدّ خمیده‌ی ما سهلت نماید اما
قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند
قطره‌ی دانش که بخشیدی زپیش
قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش
قیامت قامت و قامت قیامت
مؤذن گر ببیند قامتت را
کار صواب باده‌پرستی است حافظا
کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل
کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش
کریمه به رزق تو پرورده ایم

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند (حافظ)
که هیچش لطف در گوهر نباشد (حافظ)
صد چشمه آب حیوان از قطره‌ی سیاهی (حافظ)
که در این باغ نبینی ثمری بهتر از این (حافظ)
هر که سنگت زند ثمر بخشش (حافظ)
که با خود عشق باز جاودانه (حافظ)
خاطر مجموع ما زلف پریشان شما (حافظ)
به که ساکن دهی جواب سلام (سعدی)
زنده رود باغ کاران یاد باد (حافظ)
از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو (حافظ)
پیش پایی به چراغ تو بینم چه شود؟ (حافظ)
قطره‌ی باران ما گوهر یک‌دانه شد (حافظ)
گفت آن می‌کشم اندر خم چوگان که می‌پرس (حافظ)
گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت (حافظ)
گفتا ز خوب‌رویای این کار کمتر آید (حافظ)
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید (حافظ)
گفتا تو بندگی کن کاو بنده‌پرور آید (حافظ)
که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد (حافظ)
ز این چمن سایه‌ی آن سرو روان ما را بس (حافظ)
ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار (سعدی)
ور نه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود (حافظ)
که نصیب دگران است نصاب زر و سیم (حافظ)
و این برکشیده گنبد نیلی حصار هم (حافظ)
آری شود ولیک به خون جگر شود (حافظ)
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است (حافظ)
تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟ (حافظ)
با پادشه بگوی که روزی مقدر است (حافظ)
هم مگر پیش نهد لطف شما کاری چند (حافظ)
از ما به جز حکایت مهر و وفا می‌پرس (حافظ)
ملک تعالی و تقدس تو راست (نظامی)
خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت (حافظ)
گفت معزول است و فرمانیش نیست (سعدی)
دولت احمدی و معجزه‌ی سبحانی (حافظ)
حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است (حافظ)
کجا همی‌روی ای دل بدین شتاب کجا؟ (حافظ)
شهان بی‌کمر و خسروان بی‌کله اند (حافظ)

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب
کسی گیرد خطا بر نظم حافظ
کلک تو بارک الله بر ملک و دین گشاده
کلک حافظ شکرین میوه نباتی است بچین
کم مباش از درخت سایه‌فکن
که بندد طرف وصل ار حسن شاهی
کی دهد دست این غرض یارب که هم‌دستان شوند
گر بلندت کسی دهد دشنام
گر چه صد رود است در چشمم مدام
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود؟
گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت
گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم
گفتم ای مسند جم جام جهان‌بینت کو
گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز
گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت
گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت
گل‌گذاری ز گلستان جهان ما را بس
گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین
گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض
گوهر معرفت آموز که با خود ببری
گوی زمین ربوده‌ی چوگان عدل اوست
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
لطیفه‌ای است نهانی که عشق از او خیزد
لعلی از کان مروت برنیامد سال‌ها ست
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
ما قصه‌ی سکندر و دارا نخوانده‌ایم
ما همه فانی و بقا بس تو راست
ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
ماجرای عقل پرسیدم ز عشق
ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند
ماهیم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است
مبین به سیب زنخدان که چاه در راه است
مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا عیاری

دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد (حافظ)
که درویش را توشه از بوسه به (سعدی)
حدیثم نکته‌ی هر محفلی بود (حافظ)
جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو (حافظ)
قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد (حافظ)
تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست (حافظ)
هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد (حافظ)
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید (حافظ)
که هنوز وصله‌ی دل دو سه بخیه کار دارد (شهریار)
ما دل به عشوه‌ی که دهیم اختیار چیست؟ (حافظ)
کاو به تأیید نظر حلّ معما می‌کرد (حافظ)
ژاژ می‌خاید ز کینه بولهب (مولوی)
تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد (حافظ)
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد (حافظ)
هر کس حکایتی به تصوّر چرا کنند (حافظ)
به یک‌تایی او که تایی بزن (حافظ)
شرم از آن چشم سیه دار و مبندهش به کمند (حافظ)
به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را (شهریار)
که بر دیدار طاق‌سوز خود عاشق‌تر از مایی (رهی)
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (حافظ)
آن گاه توبه استغفرالله (حافظ)
چار تکبیر زدم یک‌سره بر هر چه که هست (حافظ)
از نی کلک همه قند و شکر می‌بارم (حافظ)
به بشارت بهار ابدی استبشار (محتشم کاشانی)
بریزند از دام جان تارها (علّامه طباطبایی)
که به روی که شدم عاشق و از روی که مست (حافظ)
الصّبوح الصّبوح یا اصحاب (حافظ)
الصّبوح الصّبوح یا اصحاب (حافظ)
تیز می‌روی جانا ترسمت فرو مانی (حافظ)
روزی ما باد لعل شگرافشان شما (حافظ)
عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد (حافظ)
برو ای خواجه‌ی عاقل هنری بهتر از این (حافظ)
تا بماند نام نیکت یادگار (سعدی)
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید (حافظ)
شمیم زلف عنبربوی فرخ (حافظ)
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ (حافظ)
که مستحقّ کرامت گناه‌کارانند (حافظ)

مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز
مرا بوسه گفتا به تصحیف ده
مرا تا عشق تعلیم سخن کرد
مرا چشمی است خون افشان ز دست آن کمان ابرو
مرا مهر سیه‌چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست
مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
مژه سوزن رفو کن نخ او ز تار مو کن
مستور و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
مصطفی مه می‌شکافد نیم شب
مطرب از گفته‌ی حافظ غزلی نغز بخوان
مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
معشوق چون نقاب ز رخ در نمی‌کشد
مغنی ملولم دو تایی بزن
مکش آن آهوی مشکین مرا ای صیّاد
مگر ای سحاب رحمت تو بباری ار نه دوزخ
من از دل‌بستگی‌های تو با آئینه دانستم
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
من رند و عاشق در موسم گل
من همان‌دم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق
منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن
منم آن نخل خزان دیده که دارم امروز
مهمین مهرورزان که آزاده‌اند
می‌بده تا دهمت آگهی از سر قضا
می‌دمد صبح و کله بست سحاب
می‌دمد صبح و کله بست سحاب
می‌روی و مژگان‌ت خون خلق می‌ریزد
می‌کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو
نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست
ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق؟
نام نیک رفتگان ضایع مکن
نخست موعظه‌ی پیر صحبت این حرف است
نسیم مشک تاتاری خجل کرد
نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو

انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

شادی روی کسی خور که صفایی دارد (حافظ)
که ایمن گشتم از فکر زمانه (حافظ)
نشینی بر مزارم سوگوارا (رودکی)
پدرم نیز بهبشت ابد از دست بهشت (حافظ)
نه هر که آینه سازد سکندری داند (حافظ)
ز شهر هستی اش کردم روانه (حافظ)
زهر مرا غوطه ده اندر شکر (مولوی)
که در طریقت ما کافری است رنجیدن (حافظ)
حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی (حافظ)
بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها (سعدی)
باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور (حافظ)
بسی لذت بیابد جاودانی (عطار)
چون تمام افروخت بادش در دمید (حافظ)
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم (حافظ)
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم (حافظ)
عاقبت با همه کج باخته ای یعنی چه؟ (حافظ)
ز این جفا رخ به خون بشوید باز (حافظ)
دل به خوبان ندهد و از پی ایشان نرود (حافظ)
بازش ز طره ی تو به مضراب می زدم (حافظ)
مردبخش دل بی قرار من باشی (حافظ)
جهان پر است ز نقش وی و مصور نیست (مولوی)
به دل پذیری نقش نگار ما نرسد (حافظ)
دریغ آن سایه ی همّت که بر نااهل افکندی (حافظ)
به مقامی رسیده ام که می پرس (حافظ)
نهان کی ماند آن رازی کز او سازند محفل ها (حافظ)
همه جا خانه ی عشق است چه مسجد چه کنشت (حافظ)
بود کیش من مهر دلدارها (عالمه طباطبایی)
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را (حافظ)
برساز ترانه ای و پیش آور می
این آمدن تیرمه و رفتن دی (خیام)
افق ز عکس شفق رنگ گلستان گیرد (حافظ)
وارهد از حدّ جهان بی حد و اندازه شود (مولوی)
دود آهیش در آینه ی ادراک انداز (حافظ)
جان ما سوخت بپرسید که جانانه ی کیست؟ (حافظ)
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس (حافظ)
قدسیان بر عرش دست افشان کنند (حافظ)
هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را (حافظ)

نغز گفت آن بت ترسابعه ی باده پرست
نگار می فروشم عشوه ای داد
نگنجم در لحد ، گر زان که لختی
نه من از پرده ی تقوا به در افتادم و بس
نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نهادم عقل را ره توشه از می
ور همه در زهر دهی غوطه ام
وفا کنیم و ملاّت کشیم و خوش باشیم
وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
وقتی دل سودایی می رفت به بستان ها
هان مشو نومید چون واقف نه ای از سرّ غیب
هر آن کاو جان دهد در شادمانی
هر به ایامی چراغی بر فروخت
هر دو عالم یک فروغ روی اوست
هر دو عالم یک فروغ روی اوست
هر کس از مهره ی مهر تو به نقشی مشغول
هر که چون لاله کاسه گردان شد
هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست
هزار جهد بکردم که یار من باشی
هزار صورت زاید چو آدم و حوّا
هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی
همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی؟
هم چو حافظ غریب در ره عشق
همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر
همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همی گویم و گفته ام بارها
هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی
هنگام صبح ای صنم فرخ پی
که افکند به خاک صد هزاران جم و کی
هوا ز نکه ت گل در چمن تتق بندد
هین ، سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود
یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید
یا رب این شمع دل افروز ز کاشانه ی کیست
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
یار ما چون گیرد آغاز سماع
یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

به نام ایزد دانا
انجمن علمی آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان قم
واژگان برای برای استفاده در مشاعره به کوشش جناب آقای علیرضا علیاری

کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی (حافظ)
بیا کاین داوری ها را به پیش داور اندازیم (حافظ)
چو چندی برآید ببخشش گناه (سعدی)
وان مواعید که کردی مرواد از یادت
دیگر زبان به کام نباید که بعد از این
جَعده و یک سبوی پر از زهر و قتلگاه

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد
یکی را که معزول کردی ز جاه
ساقیا آمدن عید مبارک بادات
شمشیر در نیام نباید که بعد از این
زهراست و نماز نشسته، علی و چاه

علیرضا علیاری